

مدح در حافظ

دکتر کاظم ودیعی

یک مستبد امنیت‌آفرین غیر مذهبی و غالباً متکی به شمشیر در چشم حافظ پذیرفتنی‌تر و قابل قبول‌تر از نبود آن است. زیرا در نبود او دین‌بازان امثال او را همراه خلق الله به خفقان می‌سپارند: دین‌بازان غبار چهره جان و حجاب تن‌اند. نمی‌شود گفت چه کسی این شیوه‌ی مبارزه را آفرید و فضایی برای گفتن و باز نمودن حقایق میان پادشاه و نظام و دین و دین‌بازان باز کرده است، ولی حافظ این شیوه را بسیار مردمی و ساری و جاری کرده است.

دو دسته از منتقدان و متحجران حافظ را مانع می‌شدند. اول روحانیون قشری که با تکیه بر خرافات توده‌ی مردم (عوام‌الناس) را به دنبال می‌کشاندند. دوم بعضی سران لشکری که پادشاه را هرچه بیش‌تر مستبد می‌خواستند تا با قدرت کور خود تامين منافع کنند و این سپاهیان زورگو بی‌تردید دل به آن روحانیون قشری هم بسته می‌داشتند و این دو نیرو پیوسته آویخته و گویی ضرور قدرت سیاسی بودند.

و حافظ هر دو دسته را به بهانه‌ی مدح پادشاه و رجال صدر جلال هدف افشایی‌های خود داشته است.

حافظ مدح و ذم خود را از این یا علیه آن به اوزانی روان که سر زبان مردم‌اند، سپرده است، پس مردم را شریک مدح و ذم خود کرده و بار پند و اندرز و نیز مدح خود را سبک می‌کرده است. البته اوزان سرزبانی، مانوس به ما هستند و باقی نه. مفسران حافظ از بیگانه و خودی هرگز حافظ را مداح نشناخته‌اند و این اوج مهارت و رندی حافظ است که همه را به هم‌گرایی با اهداف خود وا داشته است.

حافظ در کم‌تر از ۶۰ سال (مرگ او به

اشاره: حافظ، شاعر و عاشق بزرگ که در ذهن و حافظه‌ی ملی ما نماد خرد جمعی و وجدان عمومی ملت ایران است، از جهت تاریخی هم چون هر انسان دیگری محدود به قیود زمان و مکان خویش بوده است و بنابراین، به روزگار خویش - هم چون دیگر معاصرانش در زیر سلطه‌ی نظام‌های استبدادی حاکم - به سرایش مدح در ستایش شاهان و حاکمان عصر خویش پرداخته است. خواننده‌ی امروز، اکثر همان مداخل را با نگرشی نو، تصاحب و تفسیر به رأی می‌کند و از قیود زمانی و مکانی می‌زداید. کسی امروز، حافظ را شاعر مداح و ستایشگر قدرت حاکم نمی‌شناسد و این فهم ملی معاصران، به معنی آن است که ملت ما شرایط و اوضاع و احوال سیاسی حاکم در عصر حافظ را شایسته و سزاوار خویش نمی‌داند. با این همه، در این شماره دو مقاله‌ی مفصل (یکی به قلم دکتر کاظم ودیعی و دیگری به قلم دکتر غلامرضا سلیم) در باب مداخل حافظ به چاپ می‌رسانیم تا منتهیان را به نقد و نظر بخوانیم و مبتدیان را دانش و بینش فرابیم.

(ماهنامه‌ی حافظ)

و به قصد رفع نیاز است. و نیز گاهی هدف تشویق و تشجیع قدرت سیاسی است تا روحانیت متحجر را که رقیب سنتی در حکومت است عقب‌نشانند و در این حالت است که شاه و دولتمردان و کشورمداران را شریک فکر و ذکر و وسوسه‌ی ذهنی خود می‌کند تا بر خرافات زهدفروشان چیره شود و می‌داند که مردم در باطن خود با اویند.

قدرت سیاسی در چشم حافظ جدا از دین‌مداری‌ست و رسالت اصلی آن امنیت‌آفرینی‌ست. هم در این امنیت است که حافظ فرصت عمل دارد به طوری که هر زمان فتوری در امنیت ظاهر شود رقیب پس‌گرای عوام‌باز قدرت می‌یابد. پس بود

□ حافظ در مدح بدعت نهاده است. به این معنی که مدح را در غزل نهاده است. پیش از او و بعد از او جای مدح در قصاید و قصاید قالب مدح بود که با تغزلی شروع می‌شد و به موعظه‌ی می‌رفت و به مدحی پایان می‌گرفت. دومین بدعت حافظ در مدح، اختلاط سیمای ممدوح و معشوق است، به طوری که وقتی می‌خوانیم‌شان در نمی‌یابیم سخن را با کدام یک سر و کار است. نکته‌ی دیگری هم هست و آن این‌که روح مدح حافظ گاهی خام خام است، گویی هدف رفع تکلیف بوده است و گاهی مدح به قصد شکوه است پس از آن بوی خیر به مشام نمی‌رسد، ولی در کل مدح حافظ روی در بیان حال و جلب توجه

۱۳۸۹ میلادی است) ششصد قطعه شعر از غزل، قصیده و رباعی دارد. او با وسواسی کم‌نظیر بر سروده‌ها کار کرده و هیچ کس به قدر او حاذق شعر خود و پُر وسوسه در سبک و سنگین کردن آن نبوده است. این است که بهترین ماندنی‌ها را نهاد هر چند خودپسندان گاهی در کسوت کاتبان از خود در آن نهادند.

این جاست که حافظ با اعتماد به کار خود می‌گوید اگر هر چاهر کس به شیوه‌ی او شعری سراید مورد عنایت شاه قرار می‌گیرد.

(نسخه‌ی غنی، ص ۴۲۱)

حافظ به عهد مغولان و تیموریان می‌زیسته است. روابط شرق و غرب از هم گسیخته بوده است او Petraroue شاعر ایتالیایی را

نمی‌شناخته است که عشق آیینی و نوع دوستی درون مایه‌ی کار اوست.^۱ فضای خشونت و رقابت‌های تند مغولان و تیموریان که منتهی به شقاوت و خونریزی بین خودشان هم شده است، راهی جز با فاصله رفتار کردن با قدرت سیاسی جلوی گوینده‌ی چون حافظ نمی‌گشاید پس با حفظ حرمت خصیصه‌ی نظام که از این دین‌بازان می‌هراسد، بیمی از تعویض ممدوح ندارد. ولی آن یکی که مقیم مسقط‌الرأس اوست را بیش‌تر عزیز می‌دارد چون به تجربه (سفر به اصفهان و یزد) دریافته است که همگی سر و ته یک کرباسند. خط فاصل با قدرت سیاسی ابزارش همان اشاره و کنایه و استعاره و رمز

است.

دوستی او با وزرا و دولتمردان و مدیران سرپلی است برای زدن ظلم بعض مستبدان که تاب اندرز ندارند و نیز زدن ملایان مرتجعی که به دست بعض سرداران، خون خرافه در رگ جامعه می‌دوانند.

لقب خواجه برای حافظ حاکی از بستگی او به دیوان و شرع است. علمای متحجر دین‌باز در برابر عمق و وسعت قرآن‌شناسی حافظ ذلیل می‌مانند.

حافظ به کم قانع است. ثروت اندوز نیست. سخاوت ممدوح را درحد وظیفه‌ی دیوانی و مرسوم و مقرری طالب است. نه چون دیگران که از نقره دیگدان می‌ساخته‌اند به غزنه. مانند فرخی،

عنصری و... که از مکتب‌داران خراسان‌اند به عهد غزنویان و هدف ملامت ناصر خسرواند.^۲

اگر کاتبان سروده‌های حافظ را به ترتیب الفبایی ردیف‌ها و قوافی دیوان نمی‌کردند شأن نزول هر سروده آسان‌تر بود. این جاست که فال بر دیوان حافظ مشکوک می‌نماید، ولی این مشکوک معمول‌ترین کار ما شده است. زیرا حافظ از رنج مشترک و احساسات عام ما حرف می‌زند و آدم‌ها را با این دو رشته به هم می‌دوزد. پس منادی معدل احساسات مردم است.

مدح حافظ از فاصله‌ی قدرت سیاسی و مردم می‌کاهد. بی‌نیازی مردم را به رخ قدرت می‌کشد. این است که مطلب‌تر و تازه می‌ماند و امروز هم کاربرد دارد.

مع‌هذا اگر بکاویم مدح حافظ را با همه‌ی نامحسوسی آن مایل به توجیه آن نیستیم. و این شکل معاش بی‌منت همه‌ی روشنگران در همه‌ی عهود است و تنها درپچه‌ی که بران باز شده سروده‌ها و نوشته‌های تجاری‌ست که امروز شاهد آنیم. ولی مردم ما ابتدا هنوز در مایه‌ی ادبیات تجاری فکر نمی‌کنند و روشنفکر را منت می‌نهند که جلدی از اثر او را خریده‌اند، آن هم ممضی به امضای صاحب‌الر.

وقتی روشنگر و روشنفکر در موضع اندرزه یا منتقد است کارش بی‌بهاست. یا باید به مردم سنگولی دهد تا بشود هنرمند یا باید در خدمت قدرت سیاسی درآید آن هم به شرط

تحمل محرومیت‌ها از آن نوع که شاه شجاع سی سال بر حافظ تحمیل کرد مع‌هذا لازم و ملزوم هم بودند.

بعد از این تحلیل فشرده پیردازیم به تجزیه‌ی بعضی داده‌ها در دیوان‌های مشهور به غزلیات حافظ که قصایدی هم در خود دارند. و البته نسخه‌ی معروف قزوینی و غنی ملاک کار ماست. در این استخراجی که می‌شود از لحاظ فنی به مدد آماری چند. ضمن این کار سرانجام مثال‌هایی آورده می‌شوند از مدح‌های حافظی که بارها خوانده‌ایم و آن‌ها را شاید مدح نشناخته‌ایم از بس که روان‌اند و نیز این که در ذهن خود حافظ را مدح نمی‌دانیم.



- به استناد نسخ معتبر و از جمله نسخه‌ی غالب «غنی - قزوینی» شمار غزل‌ها یا غزلیات حافظ ۴۹۷ می‌باشند. در بررسی انجام شده موارد مدح یافته شده به شمار ۶۴ می‌باشند به اضافه‌ی یک مورد که به وادنگ شاعرانه نزدیک است. سیزده درصد غزل‌ها مزین به مدح‌اند. و از هر هشت غزل یکی حاوی مدح می‌باشد. حافظ از یکصد و بیست وزن موجود که سی‌تای آن قدیمی‌ست بیست و پنج وزن را برگرفته است.

شمار غزل‌ها و قصاید و قطعات و رباعی‌ها به حدود ۶۰۰ بالغ‌اند که اگر عمر مفید شعر را برای حافظ پنجاه سال فرض کنیم (۶۰۰ هفته)، می‌شود حدس زد که به شیوه‌ی آماری حافظ هفته‌ی یک غزل ناب سروده است و اگر موارد مدح (۶۴) را در رابطه با رقم ۴۹۷ (شمار کل غزل‌ها) قرار دهیم می‌شود حدس زد که حافظ هر دو ماه در بحران رسیدن یا نرسیدن «وظیفه» بوده است. مع‌هذا این بحران معیشتی سبک‌تر از زجر است که از بی‌توجهی قدرت سیاسی می‌کشد زیرا بی‌توجهی قدر قدرت‌ها به گویندگان موجب برآمدن قدرت کاذب محتسبان و دین‌بازان می‌شود که اوقات سلاطین تنگ و نفوذ مغرضان رنگ و وارنگ است و در نتیجه وقتی برای عنایت و استماع حکما نمی‌ماند. و حافظ بر این ضایعه آگاه است پس آرزوی او به عنایت و توجه عیان می‌شود.

اهداف مدح در شعر حافظ

در این بررسی اهداف حافظ از توسل به مدح در چهار گروه یافته آمده است به شرح زیر:

۱- تأمین وظیفه، کسب مقرری

۲- تشویق و حمایت از قدرت سیاسی امنیت‌آفرین

۳- جلب نظر قدرت سیاسی به نیروی رساننده و رسانه‌یی:

- گویندگان

- علما

- آزادگان

در برابر سرکردگان ظاهراً در خدمت و در باطن سرخود لشکری

۴- تقویت قدرت سیاسی برای تحقیر متحجران دین‌باز که

رقیب سنتی‌اند در حکومت و نفوذ مودیان‌یی در عوام دارند.

انواع مدح را به حسب کیفیت آن در این بررسی نتوانستیم به دقت دسته‌بندی کنیم، اما در میان آن‌ها به مواردی که آن را به مدح خام و خالص و مفاخره و مبالغه نزدیک دیدیم، ذیل هر بیت یادداشت کرده‌ایم. در مواردی مدح به تمامی شاعرانه است و می‌شود ممنوع و معشوق را درهم دید. در مواردی هم مدح جز وصف نیست. حافظ، مدح بدل از شکوه بسیار دارد.

زیبایی کلام صیقل یافته‌ی حافظ گاه هدفی جز برکشاندن ثبویات ممدوح ندارد اما خواننده تحت‌تاثیر آن زیبایی مدح را رها می‌کند.

مسئولیت دادن به قدرت سلطان از هنرهای حافظ است و گاه ضمن تصدیق قدرت، تحقیری در آن جاسازی می‌کند.

حافظ سلطان را داور دین و نه عامل روحانیت می‌داند که در این حال قدرت او را سخاوتمندانه به ماورای روح‌القدس می‌برد. روح‌القدس چون مظهر خرد و زهد است، مسئولیت سلطان را برمی‌کشد.

مدح سلطان در جوّ روزگار حافظ از آن جاست که بود سلطان امنیت‌آفرین به سود جامعه است پس نبود او متصور نیست.

در مدح دولتمردان و مجریان امور به مواردی ظریف برمی‌خوریم و آن را مدح دو سویه (مفاخره‌ی شاعر و تجلیل آمران) نامیده شده است.

وقتی هدف مدح رفع تکلیف است و اجباری است در کار، به نوعی از مدح دست می‌زند که سبک و سردستی‌ست.

در چند مورد در قصیده مدح حافظ رسمی است و هدف بازار تیزی و تعینات است و البته تصدیق نظامات درباری.

مردم حافظ را دوست دارند. اما بعید است که حافظ در خیل مردمان بسیار وقت گذراند. گویی مردم با او کار دارند نه او با مردم.

در انواعی از مدح حافظ دیوان را برابر قضات می‌نهد چون به موضع دیوانی و صلاحیت داوری خود اطمینان دارد.

در مواردی تحقیر خود را به عمد عهده‌دار می‌شود تا به سلطان حسن‌بالایی دهد.

در نوعی از مدح حافظ هدفی جز شکوه ندارد، پس دعاگویی می‌کند و در نوعی نادر به وادنگ‌های استثنایی در مدح دست می‌زند.

شخصیت‌های مورد مدح

۱- پادشاهان، سلاطین

۲- صدراعظم‌ها

۳- دولتمردان - صدر جلال

پرهیز داریم. و اعتراف داریم که همین یک بیت بالا مکنون قلب و ذهن اوست و باقی را باید در تار و پود مقتضیات نهاد و نه در فکرت آن بزرگ.

برای سپردن کار به پویندگان شاید آوردن کل استخراجات مدح‌ها از دیوان حافظ و مشخص کردن هر مورد به حداقل تفسیر لازم باشد.

بدیهی است این کمترین کوشش عاری از گشودن پنجره‌یی بز تنگناهای گذران حافظ نیست.

هم قبل از آن بی‌ثمر نیست جسارتی کنیم و بگوییم که نه افسانه‌های نوع «شاخه نبات» که مردم شیراز بسیار به آن دل بستگی دارند و نیز نه آن افسانه‌های پرپیرایه که به خاطرات خیالی محمد گل اندام نسبت می‌دهند جز خوراک بازاریابان نیست و ما برای بازشناسی حافظ و محیط زیست و حریم او و روزگارش احتیاج به پژوهش‌های صمیمانه داریم. زیرا به گرد این وجود فرهنگ‌ساز خرافه تنیدن دور از شأن ادب است. به عکس پژوهیدن در عمق حقایق وظیفه‌ی ملی است.

مدح در حافظ، استخراجات

نسخه‌ی قزوینی، غنی، انتشارات برهمند، ۱۳۸۰، استخراجات

صفحه‌ی ۶

به ملازمان سلطان که رساند این دها را

که به شکر پادشاهی ز نظر مران گدا را

هدف: جلب توجه شاه به نیاز روشنگران

صفحه‌ی ۱۱

دریای اخضر فلک و گشتی هلال

هستند غرق نعمت حاجی قوام ما

هدف: مدح خام به جلال دولتمردان قوه‌ی اجرایی

صفحه‌ی ۱۲

ای شهنشاہ بلند اختر خدا را همتی

تا ببوسم هم‌چو اختر خاک ایوان شما

خطاب به مردم یزد

هدف: مدح به سلطان یزد و مردم آن که از بدحالی در شیراز

مدتی به آن جا رفت.

در برابر این ممدوحان، شخصیت‌های مورد ذم در دیوان حافظ، عبارتند از:

۱- روحانیون قشری

۲- زاهدان دروغین

۳- متمصبان کوربین

نام‌هایی که در مدیحه آمده:

۱- حاجی قوام، خواجه قوام‌الدین، صاحب دیوان، قوام‌الدین

حسن، ۲- آصف، آصف ثانی، ۳- فرخ، ۴- خواجه بوالوفا،

۵- منصورشاه، ۶- شاه شجاع، ۷- توران‌شاه، ۸- شاه یحیی، ۹- شاه

نصرت‌الدین، ۱۰- خواجه جلال‌الدین.

در این بررسی فراوانی آماری هر نام را مفید فایده ندیدیم.

در بررسی به این نتیجه می‌رسیم که حافظ در کل پانزده مدح

خام یا خالص در رابطه با سلطنت وقت دارد، و چهارده مدح وی

متوجه رجال دیوان است که بعضی آنها مورد اعتقاد قلبی او هم هستند.

اما مدح‌ها در چهارده مورد به قصد جلب توجه یا برای

تقاضایی است. در ده مورد مدح‌ها توأم‌اند با مفاخرات شاعرانه به قصد طرح تقاضا و معمولاً همراه با ملامت به اصحاب قدرت سیاسی.

حافظ در چهار مورد اقدام به مدح تشریفاتی برای ایام و مراسم

ویژه کرده است و نیز در پنج مورد به مدیحه‌ی سردستی برای رفع

تکلیف دست زده است که گاه تحقیرات ملیحی را متوجه ممدوح می‌سازد.

اما در هشت مورد حافظ به مدح‌هایی شاعرانه دست زده که از

ظرافت عواطف شخصی وی به ممدوح نشان دارد. در یک مورد

استثنائاً حافظ به وادنگ در مدح دست زده است که باید آن را فوراً بیاوریم:

حافظ برو که بندگی پادشاه وقت

گر جمله می‌کنند تو باری نمی‌کنی

بسیاری از علاقه‌مندان به حافظ به خیال‌پروری‌ها در شأن

نزول هر بیت از شخصیت و چند مورد مذایح دست زده‌اند که ما از آن

صفحه‌ی ۱۶

جهان به کام من اکنون شود که دور زمان

مرا به بندگی خواجه‌ی زمان انداخت

هدف: مدح دولتمردان قوه اجرایی برای کسب امتیاز و رفع

نیاز

صفحه‌ی ۱۴۵

فلک غلامی حافظ کنون به طوع کند

که التجا به در دولت شما آورد

در سطر قبل از حسادت ترک لشکری گله دارد:

به تنگ چشمی آن ترک لشکری نازم

که حمله بر من درویش یک قبا آورد

هدف: شکوه از حسد حاسدان نظامی - و التجا

صفحه‌ی ۱۴۷

رساند رایب منصور بر فلک حافظ

که التجا به جناب شهنشمی آورد

این غزل را در خارج از شیراز سروده (سطر ۴)

کجا بوده؟ چرا رفته؟ چه شده؟

هدف: التجا و توسل به ولی نعمت جدید بعد ترک شیراز و

رجعت به آن

صفحه‌ی ۴۸

حافظ این گوهر منظوم که از طبع انگیخت

ز اثر تریبیت آصف ثانی دانست

هدف: مفاخره و نسبت آن به دولتمرد قوه‌ی اجرا

صفحه‌ی ۴۹

من غلام نظر آصف عهدم کو را

صورت خواجگی و سیرت درویشان را

هدف: مدح خالص به دولتمرد و متصف کردن وی به صفاتی که

معلوم نیست به جا باشد.

صفحه‌ی ۹۹

غزل فرخ خطاب به کیست؟

و هدف کدام:

صفحه‌ی ۱۴۵

بدین شعر تر شیرین ز شاهنشاه عجب دارم

که سر تا پای حافظ را چرا در زر نمی‌گیرد

هدف: مفاخره توأم با ملامت شاه از کسر وظیفه

صفحه‌ی ۱۵۳

دوام عمر و ملک او بخواه از لطف حق ای دل

که چرخ این سگه‌ی دولت به دور روزگاران زد

سطر ۱- سحر چو خسرو خاور

سطر ۹ و ۱۰

- نظر بر قرعه‌ی توفیق و یمن دولت شاه است

بده کام دل حافظ که فال بختیاران زد

- شهنشاه مظفر فر شجاع ملک و دین منصور

که جود بی‌دریغش خنده بر ابر بهاران زد

سطر ۱۱ و ۱۲

از آن ساعت که جام می به دست او مشرف شد

زمانه ساغر شادی به بیاد می‌گساران زد

ز شمشیر سر افشانش ظفر آن روز بدرخشید

که چون خورشید انجم‌سوز تنها بر هزاران زد

هدف: مدح خام شاه، قدرت و امکانات مادی او و قدرت

شمشیر او

صفحه‌ی ۱۰۸، غزل

خسروا گوی فلک در خم چوگان تو باد

ساحت کون و مکان عرصه‌ی میدان تو باد

و بیت آخر:

نه به تنها حیوانات و نباتات و جماد

هرچه در عالم امر است به فرمان تو باد

مدح: خام، مبالغه‌ی خام و خالص

صفحه‌ی ۱۱۲

در کف غصه‌ی دوران، دل حافظ خون شد

از فراق رخت ای خواجه قوام‌الدین داد

هدف: التجا و توسل به قصد جلب توجه

صفحه‌ی ۱۳۰

وفا از خواجگان شهر با من

کمال دولت و دین بوالوفا کرد

هدف: تایید عنایت ممدوح و شکر آن

بسوخت حافظ و ترسم که شرح قصه‌ی او

به سماع پادشاه کامگار ما نرسد
هدف: جلب توجه شاه به احوال شخصی

منزل حافظ کنون بارگه پادشاست

دل پر دلدار رفت جان بر جانانه شد
هدف: مدح شاعرانه
صفحه‌ی ۱۷۱

دوش از جناب آصف بیک بشارت آمد

کز حضرت سلیمان عشرت اشارت آمد
تا آخر و سطر آخر
دریاست مجلس او دریاب وقت و دریاب
هان ای زبان رسیده وقت تجارت آمد
هدف: وصف قدرت و عنایت دولتمرد اجرایی

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند

آیا بود که گوشه‌ی چشمی به ما کنند
تا آخر و سطر آخر
حافظ دوام وصل میسر نمی‌شود
شاهان کم التفات به حال گدا کنند

سطر قبل

گفتم که خواجه کی به سر حجله می‌رود

گفت آن زمان که مشتری و مه قران کنند
هدف: مدح خام، مبالغه‌ی بی‌امان، ارائه‌ی بی‌سود مدح

حافظا علم و ادب ورز که در مجلس شاه

هر که را نیست ادب، لایق صحبت نبود
هدف: مدح در لباس وصف ادبی و منزلت آداب دربار، غرض از
انتساب علم و ادب به دربار متعهد کردن دربار است به ادبا و علما،
وگرنه...

دیدیم شعر دلکش حافظ به مدح شاه

یک بیت از این قصیده به از صد رساله بود

آن شاه تند حمله که خورشید شیرگیر

پیشش به روز معرکه کم‌تر غزاله بود
هدف: مدح و مفاخره‌ی شاعرانه و بعد وصف جنگاوری شاه

به وجه مرحمت ای ساکنان صدر جلال

ز روی حافظ و این آستانه یاد آرید
صدر جلال در برابر آستانه
هدف: جلب توجه رجال درجه‌ی اول قدرتمند دیوان

به یمن دولت منصور شاهی

علم شد حافظ اندر نظم اشعار
خداوندی به جای بندگان کرد
خداوندا از آفاتش نگه دار
هدف: انتساب توفیق به برکات ممدوح، دعا به شاه، مدح
خام.

نام حافظ گر برآید بر زبان کلک دوست

از جناب حضرت شاهم بس است این ملتمس
هدف: در این غزل حافظ به ساحل رود ارس،

به منزل سلمی به شاه پیام ملتسمانه می‌فرستد.

هدف: جلب توجه شاه

حافظ که هوس می‌کندش جام جهان‌بین

گو در نظر آصف جمشید مکان باش
هدف: مدح زیبا به قصد در مد نظر قرار گرفتن، نشانیدن
شاه‌زمان در بستر شاهان باستانی ایران

ساقی چو شاه نوش کند باده‌ی صبوح

گو جام زر به حافظ شب زنده‌دار بخش
هدف: جلب سخاوت شاه

رموز مصلحت ملک، خسروان دانند

گدای گوشه‌نشینی تو حافظاً مخروش

هدف: تحقیر عالمانه به قصد حرمت استقلال نظر شاه و کسب

احترام وی

مظهر لطف ازل روشنی چشم امل

جامع علم و عمل جان جهان شاه‌شجاع

هدف: مدح تند به این نیت که بود شاه عطابخش کریم نفاع به

سود همه است.

نبود او متصور نیست.

رندی حافظ نه گناهی ست صعب

با گرم پادشاه عیب پوش

داور دین شاه شجاع آن که کرد

روح قدس حلقه‌ی امرش به گوش -

ای ملک‌العرش مرادش بده

وز خطر چشم بدش دار گوش

هدف: مدح شاه، خام

- داور دین شاه است نه روحانیت

- قدرتش و شأن‌اش برتر از روح‌القدس است

- دعا

- روح‌القدس مظهر خرد و زهد است

حافظ قلم شاه جهان مقسم رزق است

از بهر معیشت مکن اندیشه‌ی باطل

هدف: امید به حواله بر وظیفه، رقعہ‌ی حواله اخطار به خود

تا کسوت روشنگر نهلد و وجدان روشنگری به قدرت خام

نفروشد.

شاه عالم را بقاء و عزّ و ناز

باد و هر چیزی که باشد زین قبیل

هدف: مدح سردستی برای رفع تکلیف

نکته دانی بذله‌گو چون حافظ شیرین سخن

بخشش آموزی جهان‌افروز چون حاجی قوام

هر که این عشرت نخواهد خوش‌دلی بر وی تباه

و آن که این مجلس نجوید زندگی بر وی حرام

هدف: مفاخره‌ی شاعرانه، وصف سخاوت دولتمرد اجرایی،

نهی منکران

رحم کن بر من مسکین و به فریادم رس

تا به خاک در آصف نرسد فریادم

هدف: جلب ترحم

گر به دیوان غزل صدر نشینم چه عجب

سال‌ها بندگی صاحب دیوان کردم

هدف: مفاخره‌ی به حق، انتساب آن به کرم وزیر اعظم به قصد

متمهد کردن طرف

ساقیا می ده که رندی‌های حافظ فهم کرد

آصف صاحب قران جرم بخش عیب پوش

هدف: جلب توجه دولتمرد اجرایی از طریق تصدیق او به فهم

شعر حافظ (مدح دو سویه)، و انتساب صفاتی که بعید است در او

باشد.

قسم به حشمت و جاه و جلال شاه‌شجاع

که نیست با کسم از بهر مال و جاه نزاع

تا آخر اخطار و عبودیت است

و در پایان:

جبین و چهره‌ی حافظ خدا جدا نکند

ز خاک بارگه کبریای شاه‌شجاع

هدف: مدح خام به شاه

عمر خسرو طلب ار نفع جهان می‌خواهی

که وجودی ست عطابخش کریم نفاع

به رندی شهره شد حافظ میان هم‌دمان لیکن

چه غم دارم که در عالم قوام‌الدین حسن دارم

هدف: تقرب به وزیر اعظم

پس می‌گوید:

تو را نشه خجسته که در من یزید فضل

شد منت مواهب او طوق گردنم

هدف: توسل به توران‌شاه، بیان رنجش از شهر شیراز، قدرت

سیاسی نه مردم، حافظ با توده‌ی مردم کاری چندان ندارد و عجا که

توده‌ی مردم در همه‌ی اعصار حافظ را دوست دارند و با او کار دارند.

جوza سحر نهاد حمایل برابرم

یعنی غلام شاهم و سوگند می‌خورم

این غزل سراسر مدح است در باب منصور بن مظفر، در حقیقت

قصیده‌یی است با ۲۵ بیت که در غزلیات آورده شده است.

هدف: قصیده‌ی پر از مدح باب بارعام = بازار تیزی

- به شادی روی شاه

- مدح خام شاه

- مملوک و مسکین باب شاه

- شاعر ترک ابخورشاه نکند به عادت و خوگری

- توسل به کمال شاعر

- منصور بن مظفر غازی - که موجب ظفر شاعر است.

- عهد ابدی ازلی با عشق شاه

- شاه ثریا مکان

- طعمه از دست عقاب شاه گرفتن

- زبان شاعر تیغ شاه است.

- انصاف شاه باور شاعر در داوری‌ها

- شهر شاه = شاعر

- سایه‌ی خورشید سلطنت بهتر از خود خورشید است.

- هدف: بازار تیزی

خرم آن دم که چه حافظ به تولای وزیر

سر خوش از میکده با دوست به کاشانه روم

در آغاز غزل اظهار پشیمانی از سفر است.

گر از این منزل ویران به سوی خانه روم

دگر آن جا که روم عاقل و فرزانه روم

و در میان غزل می‌گوید: «ناکسم گر به شکایت سوی بیگانه

روم» که پشیمانی از توسل به قدرتی دیگر است.

هدف: توسل به قدرت سیاسی، دیوانی شیرازی، پشیمانی از

توسل به غیر

خوشم آمد که سحر خسرو خاور می‌گفت

با همه پادشهی بنده‌ی توران شاهم

هدف: مدح خام برای توران‌شاه

چل سال بیش رفت که من لاف می‌زنم

کز چاکران درگه پیر مغان منم

می‌گوید:

شهباز دست پادشهم این چه حالت است

کز یاد برده‌اند هوای نشیمنم

می‌گوید:

آب و هوای فارس عجب سفله‌پرور است

کو هم‌رهی که خیمه از این خاک بر کنم

دیدار شد میسر و بوس و کنار هم

از بخت شکر دارم و از روزگار هم

بازگشت به آصف:

حافظ اسیر زلف تو شد از خدا بترس

و از انتصاب آصف جم اقتدار هم

تمامی غزل مدح است تا برسد به:

خالی مباد کاخ جلالش ز سروران

وز ساقیان سرو قد گل عذار هم

هدف: مدح خام به دولت‌مرد اجرایی

صفحه‌ی ۴۱۵

آیا در این خیال که دارد گدای شهر

روزی بود که یاد کند پادشاه از او

هدف: وصف حال نزار

صفحه‌ی ۳۶۵

عاشق از قاضی نترسد می بیار

بلکه از یرغوی دیوان نیز هم

محتسب داند که حافظ عاشق است

و آصف ملک سلیمان نیز هم

هدف: انتساب و اطمینان از خود به داشتن موضعی در قدرت -

که رسم دیوانیان هم هست. اتکا به مقام اجرایی در دیوان در برابر

قاضی شرع.

صفحه‌ی ۴۲۳

فلک جنبه کش شاه نصرت‌الدین است

بیا بسین فلکش دست در رکاب زده

خرد که ملهم غیب است بهر کسب شرف

ز بام عرش صدش بوسه بر جناب زده

هدف: مدح خام با طعم مغولی، شاید برای رفع تکلیف

صفحه‌ی ۴۳۵، در غزل:

ای که بر ما از خط مشکین نقاب انداختی

لطف کردی سایه‌یی بر آفتاب انداختی

داور دارا شکوه‌ای آن که تاج آفتاب

از سر تعظیم بر خاک جناب انداختی

نصرت‌الدین شاه یحیی آن که خصم ملک را

از دم شمشیر چون آتش در آب انداختی

هدف: مدح خام

صفحه‌ی ۳۸۳، غزل:

گرچه ما بندگان پادشاهیم

- گوید از فقر خود

- گوید از توسل به شاه منصور و تهدید ضمنی او

- گوید:

وام حافظ بگو که باز دهند

هدف: بیان صریح تقاضا برای وظیفه

صفحه‌ی ۴۴۱

گر دیگری به شیوه‌ی حافظ زدی رقم

مقبول طبع شاه هنرپرور آمدی

هدف: مدح ظریف در لباس مفاخره ملامت به شاه که اصالت

سبک سخن حافظ را نمی‌شناسند.

صفحه‌ی ۳۹۴

گویی برفت حافظ از یاد شاه یحیی

یارب به یادش آور درویش پروریدن

هدف: گله به قصد جلب توجه

صفحه‌ی ۴۵۱

حافظ از پادشهان پایه‌ی خدمت طلبند

سعی نابرده چه امید عطا می‌داری

هدف: مدح به قصد تصدیق نظامات درباری می‌فهماند که او

خدمت به شاه نکرده است. خدمت مرسوم گوینده مدح هم هست

او خود را از این قبیله نمی‌داند.

صفحه‌ی ۴۰۴

از مراد شاه منصور ای فلک سر بر متاب

نیزی شمشیر بنگر قوت بازو ببین

هدف: مدح خام

صفحه‌ی ۴۱۲، غزل

ای قبا‌ی پادشاهی راست بر بالای تو

زینت تاج و نگین از گوهر والای تو

سراسر مدح شاه است

هدف: مدحی دربار عام (به روز سلام) - تشریفاتی

صفحه‌ی ۴۵۶، غزل:

ز کوی یار می‌آید نسیم باد نوروزی

ازین باد ار مدد خواهی چراغ دل برافروزی

یک قصیده‌ی نوروزی است برای سلام درباری، می‌گوید:

می اندر مجلس آصف به نوروز جلالی نوش

که بخشد جرعه‌ی جامت جهان را ساز نوروزی

نه حافظ می کند تنها دعای خواجه توران شاه

ز مدح آصفی خواهد جهان عیدی و نوروزی

جنابش پارسایان راست محراب دل و دیده

جبینش صبح خیزان راست روز فتح و فیروزی

هدف: وصف بار عام و شاه، تقاضای عیدی

صفحه‌ی ۴۶۴

صافی ست جام خاطر ور دور آصف عهد

قم فاسقنی رحیفاً آصفی من الزلال

مسند فرو ز دولت کان شکوه و شوکت

برهان ملک و ملت بونصر بوالمعالی

هدف: مدح و غلو به عربی به عهد. زبان خلافت

صفحه‌ی ۴۶۵

در غزل سلام الله ما کر الیالی مدیحه گوید:

که عمرت باد صد سال جلالی

کجا یابم وصال چون تو شاهی من بدنام رند لایالی

هدف: تحقیر به عمد برای بالا بردن حرمت شاه.

صفحه‌ی ۴۶۹

حافظا گر نهد داد دلت آصف عهد

کام دشوار به دست آوری از خودگامی

هدف: مدح قدرت دولت‌مرد اجرایی، خود را به خیره‌سری در راه

و روش و اعتقاداتش متهم می کند تا آصف نرنجد.

صفحه‌ی ۴۷۳

سرای قدر تو شاها به دست حافظ نیست

جز از دعای شبی و نیاز صبح‌دمی

در سطر قبل گوید:

چرا به یک می فندش نمی‌خرند آن کس

که کرد صد شکر افشانی از تی قلمی؟

هدف: دعا و شکوه به شاه، مفاخره با تحقیر پوشیده

صفحه‌ی ۴۸۶

تو بدین نازکی و سرکشی ای شمع چگل

لایق بندگی خواجه جلال‌الدینی

هدف: مدح لطیف، دو مصراع نرم و زبر

صفحه‌ی ۴۹۰

در غزل:

سحرم هائف میخانه به دولت خواهی

گفت باز آی که دیرینه‌ی این درگاهی

گوید:

تو دم فقیر ندانی زدن از دست مده

مسند خواجگی و مجلس تورانشاهی

هدف: توسل و اتصال به قدرت

صفحه‌ی ۴۹۱، در غزل:

ای در رخ تو پیدا انوار پادشاهی

در فکرت تو پنهان صد حکمت الهی

سراسر مدح است، در آخر گوید:

حافظ جو پادشاهت گه‌گاه می برد نام

رنجش ز بخت منما باز آ به عذر خواهی

در سطر دهم گوید:

همری ست پادشاهها کز می تهی است جامم

اینک ز بنده دعوی و ز محتسب گواهی

هدف: توسل به شاه بعد رنجش و تحقیر مأموران

صفحه‌ی ۴۷۵

گر تو فارغی از ما ای نگار سنگین دل

حال خود بخوادم گفت پیش آصف ثانی

هدف: یادآوری نام ممنوع

صفحه‌ی ۴۸۳

ای صبا بندی خواجه جلال‌الدین کن

که جهان پر سمن و سوسن آزاده کنی

هدف: تمزیر ممنوع

صفحه‌ی ۴۸۴، در غزل ای دل به کوی عشق گذاری نمی‌کنی

حافظ برو که بندی پادشاه وقت

گر جمله می‌کنند تو باری نمی‌کنی

هدف: واژگ استثنایی در مدح ■

پی‌نوشت‌ها

۱- شاعر انسان دوست ایتالیایی ۲۴-۱۳۰۴ میلادی که سهمی بزرگ در تاریخ

رنسانس اروپا دارد.

۲- نک: دیوان ناصر خسرو، بویژه قصیده‌ی «سلام کن ز من ای باد مرخراسان

را» تا آخر